



# چشم انداز ادبیات متعهد

اما قصه...

احمد رضا احمدی (از مجموعه یک لحظه دیر یاب در برف و باران یافت شد، نشر ماه ریز) اما قصه تلخ ما - ما هم اکنون به خواب رفته ایم - خوابی با طول و عرض شگفت که نه گل های سرخ را انکار می کند - نه حدسی برای مرگ ما دارد - نه دعای ما را برای آمدن باران باور می کند - صدای پرندگان را در خواب می شنویم، پرندگان کمیاب، مهربان که نیاز به عطر گل های نرگس دارند. چه زود دانستیم خواب ما در باران تعبیر خشکسالی دارد. اگر زود از خواب برخیزیم تو ما را از انهدام و لگد کوب کردن گل های پامچال نجات می دهی.

امید

الیاس علوی

(از مجموعه من مرغ خیالی هستم، مؤسسه انتشاراتی آهنگ دیگر)

امید گاهی به خانه ما می آید  
به خنده اش بیدار می شویم  
دورش می نشینیم  
و چای سبز می نوشیم

امید دستان لطیفش را روی سرمان می کشد  
و دلداری می دهد  
به خاطر مرگ پدر  
سل مادر  
سرمای بیرون دریچه

امید چون آهنگی آرام ما را آرام می کند  
اما پریشان است هنگام رفتن  
با هایش ناتوان  
نفسش می گیرد  
دردها مان را با خود می برد

«به امید دیدار»

به رسم همیشه می گوید  
در آستانه در

امید گاهی به خانه ما می آید.

\*\*\*

## په گمانم آن مرغ مرده است

افشین پرتو

پشت دیوار کسی می خواند  
پر صلابت پر عشق

و حتی سنگ

سر نهاده بر دست  
گوش داده است به آواز غمین او.

پشت دیوار

مه ناز کدل

سر نهاده است بر شانه شب

و بی صدا می گرید.

پشت دیوار هیاو بر ایست

هیاوی مرگ

مرگ مرغان مهاجر

# ساده‌ام کن چون بمیرم

کیت دوگلاس

(از مجموعه فراسوی انسان نیز سرودی هست، صدسال شعر انگلیسی، ترجمه سعید سمیعپور، انجمن شاعران ایران)

به یادم باش چون بمیرم  
و ساده‌ام کن چون بمیرم.  
چنان که فرایندهای خاک با مردگان کند  
رنگ از پوست و پوست از تنم بر کن،  
گیسوی قهوه‌ای و چشمان آبی‌ام را بر گیر  
و ساده‌تر از زادروزم به جا گذار  
آن گاه که سراپای بی‌موی  
مویه‌کنان به جهان آمدم  
همچنان که ماه به آسمان سرد فراز آمد.

باشد که استخوان‌های برهنه‌ام را  
دیگر هیچ خردمندی به داوری ننشیند.

بدین سان چون به سالی  
خطاره‌های آشنا فروریزند،  
می‌توانی ترا بر پایه روح دیر پایم،  
اندیشه‌هایم، دست‌هایم  
و یادگارهایم ببینی  
اما روی پاهایم هترونیف نمی‌کنند.  
دوربین دور به زمان  
صدسال دیگر دوری را می‌نمایند  
که دور دور دست‌هایم گردیده است  
با آن دوربینی که آینه‌ام من  
مایه‌ای به سالی تا هیچ نماند  
آیا سزاوارم که بی‌نامی در جهان بماند  
یا بجز آن که در یادها بروم؟  
نه از سر مهری که می‌گذرا  
بل با فراغ و بی‌توجهی به از زیبایی‌ام پرداز.

به یادم باش چون بمیرم  
و ساده‌ام کن چون بمیرم.

پشت دیوار دلم می‌گرید.  
و اما این سو  
پدرم غصه‌غریب دارد  
غریب مرغ مهاجر

که می‌آمد گهگاه

- سپید -

لانه می‌ساخت بر درخت انجیر  
و چشم نمناکش را می‌دوخت به رود  
- که می‌رفت خموش -

و می‌رفت سپید.

پدرم می‌گوید:

به گمانم آن مرغ مرده‌ست.

مادرم چشم به راهی دارد

که از آن سواری می‌آمد

- سبز -

دانه می‌ریخت برای آن مرغ

و می‌رفت

به راهی که از آن می‌رفت رود

او نیز خموش.

و من

تن داده به شب

زیر خاکستر مانده در اجاق خاموش

ستاره‌ای را می‌جویم

که شب رفتن مرغ

میهمان من و آتش بود

میهمان من و رود

میهمان من و راه

... تا سحر ماند

... و نرفت

و دلم می‌گرید.

پشت دیوار کسی می‌خواند

پرصلابت پر عشق

و مه شاد از هماغوشی با شب خفته است.

\*\*\*

با سپاس فراوان از همراهان چشم‌انداز ادبیات متعدد:

عباسعلی عجم، سهراب شاهمرادی

و ابوالقاسم پاشازانوس